

در سوگ دکتر شیرازی

آذرتاش آذرنوش

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

سی و چند سال است که هرگاه به دانشکده وارد می شوم و به سمت دفتر کار خود رو می کنم، نخست نگاهی به در اتاق می اندازم که آیا باز است؟ آیا نوری از اطاق به بیرون می تراود؟ آن نور، دوستم شیرازی بود که پیش از من بر سر میز کار نشسته بود. من بدان نور، آرام می یافتم؛ خنده بر لبانم نقش می بست و با سلامی آکنده از شادکامی، به درون می رفتم. پاسخ من پیوسته سلامی شادمانه تر بود و غالباً با نکته و ظریفه ای که دکتر شیرازی فراوان در آستین داشت، همراه می شد. بی درنگ سخن درباره آخرین حوادث روز آغاز می گردید: آنچه را از اینجا و آنجا شنیده بودیم برای یکدیگر نقل می کردیم، به نقد و تحلیل گفته ها و شنیده ها می پرداختیم، احیاناً چند وزیر و وکیل را جا به جا می کردیم، و سرانجام چون می دیدیم هیچ کدام دستی در سیاست نداریم، به موضوع اصلی خود که همانا مسائل علمی بود می رسیدیم و بیشتر، آنچه را دشوار یافته بودیم و یا در فهم آن تردید داشتیم بر یکدیگر عرضه می کردیم و در حل آن می کوشیدیم.

خوب است پیشاپیش از خوانندگان این گفتار غم آلود پوزش بخواهم، زیرا آنچه امروز از قلم من جاری می گردد، چیزی جز خاطرات دلاویزی نیست که اینک غبار اندوه بر چهره شان نشسته است؛ و من سر آن ندارم که اینجا، فضایل علمی مرحوم دکتر شیرازی را بستانیم، زیرا به سبب همکاری ۳۵ ساله، بیم آن می رود که ناخواسته بخواهم بدین ترفند و از خلال شخصیت او، خوشتن را بستانیم.

گمان می‌کنم که اگر امروز سخت احساس تنهایی می‌کنم، اندکی از سر خودخواهی است، زیرا هیچ حادثه‌ای نبود - خواه زشت و خواه زیبا- که با او در میان نگذارم و از پیشنهادهای صادقانه‌اش بهره نبرم. تأثیر او در پس رویدادهای ناگوار به راستی ارزنده بود، زیرا او پس از همدردیهای نخستین، ناگهان با نکته‌ای دلنشین یا روایتی و حکایتی، موضوع را چنان بی‌بها و نتایج آن را چنان بی‌مقدار می‌ساخت که صاحب غصه، از اینکه به آسانی بازیچه حوادث شده، دچار شرم می‌شد و می‌کوشید به شیوه مرحوم شیرازی، خود را فراسوی حوادث این جهانی نهد. اینک آن سرچشمه شادمانی و سرپناه اطمینان بخش را از دست داده‌ایم؛ برادری را می‌مانم که برادر بزرگتر تنهایش گذاشته است.

دریغ از دوستم که همه رنجها را با باها معامله می‌کرد و همه اندوهان را به لبخند تمسخر حواله می‌داد. دریغ که امروز همه دریغگوی او شده‌ایم.

حتی مرگ را به اندازه زندگی آسان می‌گرفت. طی سال گذشته گویی بانگ «کُلْ نَفْسِ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» در گوشش طنین انداخته بود. دو ماجرا نشان از این امر دارد: چند ماه پیش استاد دکتر بهشتی در سوگ یکی از استادان دانشکده، سخنرانی عبرت آموز و پرشوری ایراد کرد. در پایان سخنرانی، دکتر شیرازی بالحنی نیم شوخی نیم جدی، از او خواست که در سوگ او نیز سخنرانی کند. در همان ایام، چون آوای روح‌پرور قاری دانشمند، خرمیان را شنید، از او نیز خواست که چون درگذرد، هم او در سوگش قرآن بخواند. ظهر روز سه‌شنبه پانزده شهریور هفتاد و نه، دکتر بهشتی در حیاط دانشکده، بر سر جنازه او ایستاد و با اندوه تمام سخنرانی کرد؛ عصر روز پنج‌شنبه هفده شهریور، خرمیان در مجلس سومین روز وفاتش قرآن خواند. خدایش بیامرزد.

دوستم مرحوم شیرازی را به پروانه تشبیه می‌کنم که بر هیچ گلی و هیچ خاری دیر نمی‌پاید. پروانه وار، آزاد و سبک بال بر همه چیز می‌گذشت. نه غصه و کینه در دلش دوام می‌آورد و نه خود را به نعمتی پای بند می‌کرد. حکایت دل‌نگرانیها و یا شادیهای خود را در زمانهایی که «زمانهای مرده» می‌خواندیم، نقل می‌کرد. گویی دریغش می‌آمد که بحث درباره امور علمی را فروگذارد و به مسائل شخصی و خانوادگی خود بپردازد. به همین جهت باید صبر می‌کردیم تا فرصتی که گویی می‌بایست به بطالت بگذرد، فرا رسد تا او از خود سخن گوید. و من پیوسته در شگفت می‌شدم که چگونه موضوعی این

چنین پر اهمیت و دغدغه انگیز، دیری در دل او خاموش می ماند و سرانجام با نوعی بی‌اعتنایی و سادگی عرضه می‌گردد. سپس احساس می‌کردم که پارسایی و ایمانی سخت نیرومند بر دل و جاننش سایه افکنده و او در پناه آن ایمان پاک، توان آن را می‌یابد که به جهان و حوادث خرد و کلانش به چشم خواری بنگرد و سعادت جاودانه را در جای دیگر جستجو کند.

این احوال در او البته غریب نبود، زیرا مردی نیک تبار بود؛ همه قبیله او عالمان دین بودند و او خود نیز یکی از چهره‌های تابناک این کاروان علم و تقوا بود، با این تفاوت که سنتهای آموزشی دیرین در وجود وی با شیوه‌های نوین در آمیخته بود و او می‌توانست «علوم قدیمه» را در جامه نو عرضه کند و مثلاً در پژوهشهای قرآنی، به کار ریشه‌شناسی دست زند و به زبانهای باستانی سامی و تحقیقات اروپایی ارجاع دهد. مرحوم دکتر شیرازی از نجف اشرف برخاسته بود. راست است که تنها، دوران کودکی و نوجوانی را در آنجا گذارند، اما فضای روحانی خاندان ارجمندش دامنه آن سوابق جوانی را گسترده می‌ساخت، چندان که علی‌رغم ظاهری امروزی، پیوسته جلوه‌هایی از منش روحانیان در شخصیتش پدیدار می‌شد. این هاله احترام انگیز را نه دوره طولانی تحصیل در دانشگاه قاهره از میان برد و نه دو سال پژوهش در شهر کمبریج انگلستان.

سال تحصیلی ۵۶-۱۳۵۷ بود که مرحوم دکتر شیرازی راهی کمبریج شد. پس از چندی من نیز به او پیوستم و کودک دبستانی خود را که چند ماهی از مادر جدا افتاده بود، به کانون گرم خانواده او سپردم. در دانشگاه کمبریج، پرفسور امرتن که بی‌تردید بزرگترین آرامی‌شناس دانشگاه بود، پذیرفت که زبان آرامی کهن را از خلال متون آرامی کتاب مقدس (سفر دانیال و اجزاء پراکنده دیگر) به ما بیاموزد. ما نیز در آرامش شهر کمبریج هر روز ساعتها به خواندن آن متون و مطالعه کتابهایی که درباره زبان یا صرف و نحو آرامی نگاشته شده بود، مشغول می‌شدیم. سرانجام در تابستان ۱۳۵۷ بانگ انقلاب هر دوی ما را به ایران فراخواند.

زندگی حرفه‌ای مرحوم دکتر شیرازی، با زندگی من و دیگر معلمان تفاوت چندانی نداشت. محور اصلی این زندگی همانا کتاب و پژوهش است. پژوهشگاه کوتاه و فوری بل جبری و فرمایشی‌اند (مثلاً چون دائرةالمعارفها به فلان حرفها رسیده‌اند، لاجرم باید.

مقالاتی که با آن حرفها آغاز می‌شوند نگاشت)؛ گاه نیز دراز آهنگ و نفس گیرند که ممکن است سالیان سال به درازا کشد. مرحوم دکتر شیرازی از هر دو گونه پژوهش فراوان داشت. زندگی نامه و کارهای عمده او در شماره ۶۲ مقالات و بررسیها به شایستگی معرفی شده است. من میل دارم اینجا به دو کار او که در دست انجام بود و اینک سرنوشتشان مبهم می‌ماند، و نیز کار دیگری که قبلاً هم معرفی شده اشاره کنم:

از آن زمان که در کمبریج به آموزش و پژوهش مشغول بودیم، دکتر شیرازی به کار جالب توجهی دست زد که در زمینه پژوهشهای من قرار داشت و ناچار سخت مورد علاقه‌ام بود. کار از این قرار بود که مرحوم دکتر شیرازی، در آثار جاحظ، و در درجه نخست در کتاب *الحيوان* به جستجوی عبارات، اشارات، کلمات و به طور کلی برگه‌هایی پرداخت که به نحوی، با ایران و فرهنگ ایرانی رابطه داشت. نتیجه این کار که در آغاز آسان می‌نمود، هزاران فیش شد که دکتر شیرازی به امید بررسی و تجزیه و تحلیل در فرصتی مناسب، در خانه نگهداری می‌کرد. از آنجا که ممکن است طرحی با نام «بازیابی هویت و فرهنگ ایرانی در آثار کهن» در دانشکده الهیات به اجرا در آید، آن کار می‌تواند - اگر انشاءالله به دست آید - سخت مفید افتد.

کار مهم دیگری که بسیار دل مشغولش می‌داشت، کتاب *فرهنگ اصطلاحات* روز فارسی به عربی است که علی‌رغم نیاز شدید جامعه ایرانی به آن گونه کتاب لغت، هنوز در نوع خود منحصر به فرد مانده و نیز علی‌رغم کمبودهای شدید پیوسته تجدید چاپ می‌شود. مرحوم شیرازی که این کتاب را با همکاری یکی از دوستان دیرین خود تدارک دیده بود، از چند سال پیش در صدد آن بود که کتاب را اصلاح و تکمیل کند. به همین جهت از کتابها و مجلات و روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیونهای عربی، انبوه عظیمی فیش فراهم آورد و کوشید به یاری چند تن از دانشجویان فاضل آنها را سرو سامان دهد. موضوع بسیار پیچیده، شیوه فهرست بندی کتاب بود که بارها و بارها بر سر آن به گفتگو و تبادل نظر پرداختیم. زیرا کتاب شامل اصطلاحات فارسی است نه کلمات. هر اصطلاح نیز ممکن است چندین معادل و مترادف داشته باشد. پس چه فهرستی باید نهاد که خواننده را - از هر دری که وارد شد - بی‌درنگ به اصطلاح مورد نظر راه بنماید؟ با معادلهای عربی چه باید کرد؟ چه شیوه‌ای باید اندیشید که خواننده بتواند با یاری آن، به

مصطلحات عربی نیز دست یابد. باری چند سال مرحوم شیرازی در کشاکش این ماجرا سرگردان بود. به چشم می دیدیم که گاه ساعتها با دانشجویان به گفتگو درباره شیوه تهیه یا تنظیم فیش می پرداخت، هر روز فیشهای تازه ای با خود می آورد تا بر فیشهای قبلی بیفزاید. اما یک سال پیش، همه این جنب و جوشهای مشتاقانه ناگهان متوقف شد و دکتر شیرازی به دلایلی که از بنده پنهان مانده است دست از کار کشید. اینک آن همه فیش که نتیجه زحماتی جانفرسا بودند در گورستان فیشدان آرمیده اند و دیگر نمی دانند دست نوازشگر کدام صاحب خرد به سراغشان خواهد آمد تا سرانجام نظامشان بخشد و در قالب کتابی نو، زبانشان را گویا سازد.

کتاب دیگری که میل دارم در باره اش سخنی به عرض خوانندگان برسانم، همانا ترجمه ادبیات تطبیقی تألیف غنیمی هلال است که - چنانکه گذشت - در مجله دانشکده الهیات به نیکی معرفی شده است و من، در تأیید و تکمیل آن گفتار شایسته که به قلم دکتر فاتحی نژاد فراهم آمده، به چند نکته اشاره می کنم، زیرا پیوسته در جریان ترجمه آن بوده ام، و از سوی دیگر آن کتاب ارزشمند پس از چندین سال هنوز از چاپ اول پا فراتر ننهاد و ناچار قدرش آن چنان که باید شناخته نشده است.

کتاب *الادب المقارن* رساله دکتری مرحوم غنیمی هلال در دانشگاه سربن پاریس بود. مؤلف برای تدوین این کتاب که در زمان خود کاری کاملاً نو بود، اطلاعاتی بس گسترده کسب کرد. وی علاوه بر چند زبان اروپایی، زبان فارسی را به نیکی تمام آموخت، با زبان ترکی آشنایی نزدیک یافت، پس به یاری این دستمایه سه جهان عربی - ایرانی - ترکی را به هم پیوند داد و ادبیات این سه زبان را در دورانهای کلاسیک با هم سنجید، اما کار به اینجا خاتمه نیافت، و او می بایست اینک ادبیات شرق را به ادبیات غرب می پیوست. بازیابی عوامل و نشانه های تأثیر متقابل میان شش هفت زبان شرقی و غربی در روزگار مؤلف کاری بدیع اما به راستی دشوار بود. غنیمی هلال به نیکی از عهده این کار بر آمد و اثری ارزنده به جامعه ادب دوستان عرضه نمود، اما ترجمه این چنین کتابی نیز آسان نیست. مترجم ناچار است برای فهم درست مضامین کتاب، هم ادب کهن عربی را بشناسد، هم ادب فارسی را؛ هم از مکتبهای کهن ادبی یونان آگاه شود، هم از مکاتب گوناگونی که طی چند قرن در اروپا پدید آمد؛ نیز با نام و احیاناً آثار انبوهی

نویسنده انگلیسی و فرانسوی و ایتالیایی و اسپانیایی و ... آشنا باشد تا در نقل نام و نظرات آنان دچار اشتباه نشود و هرچه را که بر خواننده ایرانی غریب می‌نماید، در حاشیه توضیح دهد. من خود پیوسته در جریان این ترجمه قرار داشتم و می‌دانم که مرحوم دکتر شیرازی چه رنجی بر خود هموار کرد تا توانست استادانه از عهده کار به در آید. اما کتاب شاید به آن سبب که نام نویسنده‌اش اروپایی نیست چندان مورد توجه روشنفکران ما قرار نگرفته است. امیدوارم با معرفی‌هایی که از آن اثر شده است، خوانندگان ایرانی بیشتر از آن استقبال کنند.

هر چه بیشتر در باره دوست فقیدم سخن می‌گویم، خاطرات گفتنی بیشتری به یادم می‌آید، و اگر خویشتن‌داری نکنم و زبان در نکشم، کارم به پرگویی خواهد انجامید. مثلاً شرح سخاوتمندیهای او با نیازمندان، بسیار مفصل است و کمتر کسی است که خاطره دل‌انگیزی از آن همه مردانگی به یاد نداشته باشد. اما او هرگز دوست نداشت کم‌کهایی را که در راه خدا کرده است بر خلق خدا نیز آشکار سازد. خدایش رحمت کند که مردی مردانه بود.

ما همه از آن خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت